

ذکر شده است به مصرف تحصیل طلاب، خطباء ائمه و حفاظ و غیره برسد. واقف از متولی و ناظر می‌خواهد که بادل‌سوزی و علاقه فراوان عواید حاصله را به مصارفی که معین کرده است، برسانند. و مخصوصاً تأکید می‌کند که فقط طلاب واقعی و عاشقان علم از عواید بهره‌مند شوند. «... شرط فرمود که مدد می‌هرشش ماه طلبه را امتحان‌کند و عزل و نصب طلبه، موقوف به رأی شریف مدد می باشد...»<sup>۱</sup>

در کارنامه منظوم اوقاف اثر تاج‌الدین نسایی (مربوط به نیمه دوم قرن هفتم هجری) به جنبه‌های منفی و کارهای ناروای متولیان و مسئولین امور اوقاف و دیوانیان خراسان اشاره شده است. و ما قسمتهایی از این کارنامه انتقادی را ذیلاً نقل می‌کنیم:

گرفته بخدوم ما قوام‌الدین	افتخار زسان و فخر زمین
... افضل و اکمل خراسان است	صاحب اوقاف ملک ایران است
... چون در اوقاف خواب کرد شروع	کرد حاصل همه اصول و فروع
... همه معمور شد بقاع‌الخیر	نفعها می‌رسد به وحش و به طیر
... آمد معمور باز مدرسه‌ها	در مساجد نمود هندسه‌ها
شد معین و ظایف زهاد	گشت رایج مواجب عباد
... در مدارس ائمه بنشستند	در به تحصیل علم در بستند
... وقف را رونقی پدید آمد	این در بسته را کلید آمد
لیک در خدمتش خران بودند	خدمتش جمله زن‌گران بودند
مردکی چند، جلفی و لوطی	همه با ... های مخروطی
گاه و بیگه لواطه می‌کردند	روز و شب شاهدانه می‌خوردند
بود هر روز را تب اصحاب	پنج من بنگ و ده سبوی شراب
... فسق و ورزند و زهد انگارند	وقف دزدند و مزد انگارند
او کسی تا که در جهان بودست	قلبان ابن فلبان بودست
دانی این کیست تاج دین منشی	تیز در ریش این چنین منشی
سپس شاعر اعمال ناروا و کارهای ظالمانه و ناسرور متصدیان اوقاف را برمی‌شمرد	
و از جعل و تزویر و مصرف عواید اوقاف در تجاری ناصواب به تفصیل سخن می‌گوید و بخوبی	
نشان می‌دهد که در محیط ناسد و آلوده آن دوران، اگر کسی می‌خواست قدم صوابی بردارد،	
به چه موانع و کارشکنی‌هایی روبرو می‌شد.	
پیش از این خواست‌خواجه مجدالدین	تسا کند یادگاری اندر دین
در ده خویش ساخت مدرسه‌ای	وز عمارت بکرد هندسه‌ای
سدتی روزگار برد در آن	ببلغی مال خرج کرد بر آن
... طالب علم را طلب فرسود	هر کجا نام زیر کسی بشنود
طلبش کرد و استعالت داد	تسا مگر مدرسه شود آباد
اندرین بد که صاحب اوقاف	اندر آمد ز راه زاده به خواب

۱. فرهنگ ایرانزمین، پیشین، ۵۳، ص ۲۷ (به اختصار).

۲. فرهنگ ایرانزمین، پیشین، ۸۳، ص ۸ به بند، به اهتمام ایرج افشار.

کرد بر زه کمان استخراج      نیز کرده سنان استخراج  
باز پرسید از قلیل و کثیر      بحث کرد از فقیر و از قطمیر  
کار اوقاف پس پریشان شد      خواجه از مدرسه پشیمان شد  
مدرسه کاروانسرا کردند      طلب علم را رها کردند

**يك وقفنامه تاریخی** وقفنامه ده نمک که به خط علاءالدوله سمنانی است، در سال ۱۳۲۱ یا ۲۲ هجری که حاج میرزا زمان خان، عموی فرح خان امین الدوله مأمور سمیزی نواحی سمنان بوده، در آنجا سواد وقفنامه را دیده است. «واقف یکی از علمای خاندان غفاری بوده و در سنه ۷۰۴ قریه ده نمک را وقف نموده... و تا ۹۸۰ سال قبل نسبت این سلسله به موجب وقفنامه مقرون به صحت بوده و مورد تأیید علاءالدوله سمنانی قرار گرفته است.»<sup>۱</sup>

از دوره نادرشاه به بعد در اثر بی ثباتی اوضاع و بی توجهی زمامداران به امور شرعی، عرفی و اخلاقی، کمتر کسی در مقام وقف اموال و دارایی خود برسی آمد.

نادر چنان که گفتیم باروحانیان شیعه رابطه خوبی نداشت. برای تضعیف آنها قسمت اعظم زمینهای موقوفه را به ارزش یک میلیون تومان ضبط کرد. او با موقوفه داران از این جهت که هیچ قدم مثبت و مفیدی در جامعه بر نمی دارند و کاری جز دعاگویی ندارند، به سختی مخالف بود و سپاهیان وفادار خود را برخیل دعاگویان مرجع می شمرد. با این حال پس از پایان عصر نادری و سپری شدن دوره قنرت و آشوب و استقرار حکومت قاجاریه، بار دیگر سنن قدیم تجدید شد. در دوره قاجاریه کسانی که به وقف دارایی خود اقدام کرده اند، کم نیستند. در گنجینه آثار تاریخی اصفهان از: «کتیبه مربوط به یک آب انبار قدیمی در زواره که اشعار آن را مجمر اصفهانی، معاصر با آقا محمدخان قاجار سروده است و ماده تاریخ آن راهم دربر دارد»؛ سخن رفته است:

در زمان سلطانی که نهیب او باشد	رعه در تن باد و لرزه در دل دریا
شاه معدلت آیین! قهرمان محمدخان	آن که ز آتش قهرش آب گیرد، استسقاء
در زواره از نو شد بر که ای بنا کآمد	چون سپهر نیلی قام چون محیط گوهرا
نیستی اگر کوثر، پس چراست جان پرور؟	نیستی اگر زمزم، پس چراست روح افزا؟
زد رقم به تاریخش کلک فکرت مجمر	در مدینه سادات زمزمی شده پیدا <sup>۲</sup>

صورت یک وقفنامه: «الحمد لله الذی هو الواقف علی السرایر والضمایر، وبعد برواقفان موافق توفیق... مخفی نماناد که در سرزمین زدگی، تخم نشاندن در عین نیکوکاری مشر ثم آنهاست و در زراعت گاه دنیا که بزرعه آخرت است افشاندن بذر نیکو و رستگاری سبب ادراک ریح در وقت احصاء عملهاست بناء علیها وقف صحیح شرعی نمود گرامی منزلت محمد جعفر ولد مرحوم کربلایی حسنعلی، همگی و تمامی قریه فلان با جمیع توابع عرفیه و لواحق شرعیه آن که منافع آن همه ساله در ایام عاشورا بصارف تعزیه داری خامس آل عبا علیه الآفد

۱. همان، ج ۱۹، ص ۱۵ به بعد، به اهتمام حسین محبوبی اردکانی.

۲. گنجینه آثار تاریخی اصفهان، پیشین، ص ۲۳۳.



التحیة و الثنا شود تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۴»<sup>۱</sup>

وصیتنامه زیرین که سبک نگارش و انشاء آن شبیه آثار و نگارش مولانا عبید زاکانی است هرچند هزل آسبز است ولی چون حاوی نکات و ظرایف بسیار است، به نقل قسمتی از آن مبادرت می‌کنیم.

سواد یک وصیتنامه: «الحمد لله الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً، والصلوة والسلام علی نبیه و وصی نبیه و آله والاصیاء الاصفیاء و درین دار فانی که کتیبته آن کل من علیها فان است، چشم هوش نگشودن و در طلبش نفس نسوختن، عین کوری و از مطلب در نهایت دوری است

زین دشت نه خار و نه گیا می‌ماند      زین باغ نه آب و نه هوامی‌ماند

زین جامه عاریت که جسمی‌ست سفید      پوشیدن و کندن به ما می‌ماند

حبذا کسانی که... بذر نیکی کاشتند به کریمه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها،

ده مقابل حاصل برداشتند «درین عالم بود الحق نکوکاری، نکوکاری». چون این بنده هیچ وقت از اوقات فوت و قنور را به خود راه نداده سرگ را به حوالی خاطر نمی‌گذاشتم...

لذات فانی را باقی و جاودانی می‌دانستم... از قید اعمال پسندیده و خصال حمیده رهایی

جسته، در چراگاه ضلالت جهل داخل اولنک کالانعام بلهم اضل، گردیده و به نادانی زندگانی

می‌کرد تا در این وقت سعادت قرین به حکم «اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولا یستقدسون»

است... فرصت از دست رفته و عمر عزیز نه چنان که باید گذشته، لاجرم از برای تلافی مافات

و تدارک آفات... واجب دانست که وصیتنامه قلمی نماید... مشروط به دو شرط، اول به دلیل

الولد سرایبه... نوعی زندگی نماید که نام این گمنام بین الانام به نیکی مذکور شده، گویند

رحم الله علی نباش الاول، شاید به این وسیله آرزوش و بخشایشی برد، و در تفصیص مبانی

صفات ذمیمه که عبارت از سور نیست... قهر انداختن خالق و گزند خلاق، کوری بصیرت

و خبت سریرت، ناراستی گفتار و نادرستی کردار، از خیانت اسانت، جنایت، انکار حقوق،

بی شرمی و عتوق، کسب مال از ممر حرام، نه از رهگذر حلال، تزاید منال به هزار وزر و وبال،

خام طمع و زیاده توقعی... کاسه لسی، سخن سازی... غمازی... بی شعوری و نادانی و

بدگمانی، بدگویی و بد نفسی، کاجویی و بوالهوسی من الفضایح و الصبایح... که شعار و دثار

این خاکسار بوده، چنانچه از مقتضای طبیعت و اقتضای طینت او باید و شاید، اهتمام تمام

به عمل آورده دقیقه فرو گذاشت می‌نماید.

شرط ثانی آن که بعد از پرواز مرغ روح از نفس ناسوت و هبوط در فضای برهوت... ملال به خاطر راه ندهد... به یاری هرزه‌گویی و کلیتر مسرابی چندان سخنان لاطیل و جوابهای

فادر در مقابل آرد که حیران و سرگردان از در عجز و سکوت درآیند و در باب تاریکی و تنگی دارالقرار قبر دغدغه به خود راه ندهد... زهار و الف زهار در مقام خیرات و مبرات در نیاید که من راضی نخواهم بود. زیرا که در صرف مال و در مصارف بر بعد از ارتحال یوم لاینبغ

مال و لا یتون، نفعی نخواهد داشت. پس عقلا و نقلاً، نتیجه‌ای بد غیر از فقر و فاقه ندارد. و اگر شما را گویند که پدر شما را در خواب دیدم که حلوا می‌خواهد، بد فریب ایشان فریفته شوید، که من این نگفته باشم، و مرده چیزی نخورد. و اگر من در خواب خود را به شما نمایم و التماس کنم اورا اضغاث و احلام دانید که من آنچه در زندگی نخورده‌ام در مردگی تمنا نکنم، و اگر غرماً (مطلبکارها) ادعا نمایند که پدر شما به این مبلغ مشغول الذمه باشد، حاشا و ثم حاشا مبدا که اداء نمایید، که ذخیره من همان و اندوخته من مختصر در آن است. و این وصیت‌نامه را مقید بدلعنت‌نامه گردانیدم، فمن بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الذین یبدلونه والله سمیع علیم.»<sup>۱</sup>

**قسمتی از وصیتنامه منسوب به عباس میرزا**  
«بسمه تبارک و تعالی، امروز جمعه یازدهم به نظر من رسید که نظر به انقلاب و سوء قضا، چیزی که بد خاطر می‌رسد چند کلمه‌ای نوشته جهت سبکی کار بهتر است.

اولاً به فضل جناب احدیت امیدوارم تا اسراء شیعه خراسان و استراباد را از قدیم و جدید از دست از یک و ترکمن خلاص نکرده قهراً قسراً سترد نکنم، اجل موعود نرسد، و این آرزو برای من در دلم نماند، اگر اجل برسد، راضی به حرکت نعل خود نیستم، مرا آورده در سمت شرقی منبر مصلی صفا دفن کنند... احتمال می‌رود یک وقتی آدم با خدایی پای خود را بر سر قبر من بگذارد و از آن رهگذر تخفیفی در گناهان من به هم برسد... مخارج برداشتن و تقیح منبر صفا و استحکام قبر که به اندک چیزی خراب نشود، از بعضی هدایا که حلال است و برای من از پادشاهان فرنگ فرستاده شده و جزئی مانده است بشود، نه پول دیگر که راضی نیستم... حتی حج و صوم و صلوة و رد مظالم خود را به کسی مدیون نمی‌دانم مگر به حساب دفتر، جواب آن هم با اهل دفتر است.»

بعد عباس میرزا به ذکر دارایی منقول و اشیاء نفیسی که دارد می‌پردازد و در پایان می‌نویسد: «جواهرات هم همین است، عبث مردم را آزار نکنند، وصی و وکیل من شاه است... آنچه من دارم، زیادش اسبابی است که به جهت کار سرحدات و اسباب سرحد فراهم شده... کو آدم که پول را خرج این نوع کارها کند، خلاصه اهمال و تغافل بر نمی‌دارد. میرزا-بولقاسم را پاک بهجا آورده‌ایم، اگر او زنده باشد کار را به او و امیرنظام و حاجی آقا محول کنند. اما خوب و بد را از میرزا بولقاسم بخواهند که از او درست‌تر حالا در میان مردم لیست... آنچه مال دولت است، باید به مصرف ثغور مسلمانان بیاید.»

بعد به ذکر املاک، اراضی و باغها و خانه‌های خود می‌پردازد و در مورد کتابها می‌نویسد: «آنچه کتاب دارم به فریدون میرزا بخشیده‌ام... آنچه در پیش زنهاست خواه عقدی، خواه متعه، همه را به خودشان بخشیدم... راضی نیستم احدی به آنها حرف بزند... از شاه توقع دارم که در امر اولاد من دقت کند، و سرخودشان نگذارد، و به درخانه‌ها محتاج نشوند همه باید مطیع امر و نهی محمد میرزا باشند.» بعد به ذکر املاک و دارایی خود در تهران می‌پردازد. تقریباً در اواخر وصیت‌نامه می‌گوید: «از جانب من به پادشاه روس نوشته شود که آنچه در زندگی من وعده‌ها بدن و اولاد من می‌داد، در سر عهدش و وعده‌اش عمل کند،



لایق او نیست که خلاف قول خودش بکند و عمل نکند...»<sup>۱</sup>

با این که بعضی از صاحب نظران در انتساب این وصیتنامه به عباس میرزا تردید کرده‌اند و جمعی آن را مجعول و مبتنی بر عمل سیاسی دانسته‌اند، چون حاوی بعضی اطلاعات اجتماعی است، به ذکر قسمتهایی از آن مبادرت کردیم.

یک مصالحه‌نامه: در تاریخ سوم ربیع‌الاول ۱۲۵۹ قمری، در زبان پادشاهی محمد شاه قاجار، به موجب وقفنامه، منوچهرخان معتمدالدوله یک رشته قنات موسوم به گل افشان را به محمدحسن خان سردار ایروانی صلح نموده است. اینک جمله‌ای چند از آن وقفنامه «و اما بعد، غرض از تحریر این کلمات شرعیة الدلالات و اوضحة البینات و خلاصه از مفاد کتاب صواب و خطاب مستطاب شرعی المبده و المآب که مرقوم قلم... می‌گردد، آن است که سرکار نواب کامیاب... بالظوع و الرغبة و الاختیار مع کمال طیب النفس، مصالحه شرعیه و مفاعله صحیحه لازمه جازمه... نمودند، به عالیجاه... تمامی یک رشته قنات مسماة به گل افشان، ملکی متصرفی سرکار واقع است در بالای قصر قاجار... با کافه ملحقاتها الشرعیه... عارفاً عاصداً... در محدوده اربعه مفصله... شرقیاً به رودخانه... به مال المصلحه معین... و تخلیه ید مالکانه محقانه از سرکار خودشان نمودند و به تصرف شرعی سرکار شوکت اقتدار مصالح له دام عزته و اقباله درآمد.»<sup>۲</sup>

اوقاف مشهد: حاج سیاح ضمن گفتگو از موقوفات اسام رضا(ع) می‌نویسد: «... اگر آنچه واقفین شرط کرده‌اند که سالیانه به مدارس مجانی و مریضخانه‌ها و میهمانخانه‌ها و سایر آنچه واقفین شرط کرده‌اند خرج شود، یک‌سمت ایران از ویرالی خارج می‌گردد، اگر آن مقدار منافع که متعلق به آن حضرت است... به تربیت ایقام و اولاد فقرا و تعلیم ایشان و دستگیری فقرا و معالجه مریضان صرف شود، خراسان گلستان می‌شود... اما افسوس و صد هزار افسوس... از این مقدار منافع و ثروت لااقل هزار یک به سمر حق و احسان و مقصود واقفان خرج نمی‌شود... بدبختانه هر مبلغی از آن به یک سمر فسق و فجور و فساد و شرارت صرف می‌شود و از آن وجوه، اشرار گردن کلفت می‌خورند و می‌گویند این قدر کنفایت نمی‌کند حضرت قرض هم داد. و باید دانست که نه شاه و نه وزیر و نه متولی، و نه کسی می‌تواند جلوگیری از این فساد فاحش و حیف و میل بکند. قریب ده هزار سید و بلانمای منتخور به هر حیل و دسیسه و ندای و اماما و واشریعتا، هر کس را که بخواهد دست به اصلاح بزند، با شمشیر تکفیر هلاکش می‌کنند و عالم را به هم می‌زنند...»<sup>۳</sup>

حاج سیاح در جای دیگر از سفرنامه خود، از قول آقاخان محلاتی می‌نویسد که او می‌گفت: «من دولت‌آباد را وقف کرده‌ام و شاه سال وقف را غصب کرده. تقدیم‌ها فرستادم، برای شاه، فیل و کرگدن، برای دیگران اسب و کالسکه و تفنگ و غیرها، به قدر قیمت آن

۱. مجله بردسیهای تاریخی، سال ۶، ش ۴، ص ۲۵۹ به بعد.

۲. مجله بردسیهای تاریخی، پیشین، سال ۵، ش ۱، ص ۱۳۵.

۳. خاطرات حاج سیاح، پیشین، ص ۱۳۲ به بعد.

ملک بیشتر دادم، محض این که وقف را خلاص کنم، به جای نرسید.»<sup>۱</sup>

وضع اوقاف در دوره قاجاریه همچنان در هم و آشفته بود. در دوره سپهسالار ضمن یک رشته قدمهای اصلاحی در راه بهبود اوقاف، گفتگوهایی شد «... باید معلوم گردد آیا متولی اموال و املاک موقوفه، عایدات آن را صرف خرج مقرر می کند، یا صرف معاش خود می نماید و سایر موقوف علیه، بی بهره و بی نصیب و محروم می گردند؟

آنچه به تحقیق پیوسته، املاک موقوفه اغلب جزو املاک سردم شده، و در آن بیع و شرا می شود، بلکه صدق زوجات می نمایند، بعلاوه حصول املاک موقوفه، مانند املاک اربابی تا به حال سه برابر ترقی کرده است. وقتی که اصل عایدات موقوفه بنا به آنچه در وقفنامه لوشته شده است، حیف و میل گردد، به طریق اولی تفاوت عمل آن... در کیسه متولی خواهد ماند پس متولیان باید با اطلاع حکام، ثبت صحیح اوقاف را به وزارت اوقاف بفرستند تا فرار مخصوص داده شود؛ بعلاوه لازم است تکلیف مالیات املاک موقوفه معین گردد... اکنون که متولیان اصول موقوفه را تیول خویش می شمارند... گرفتن مالیات از آنها ضروری است»<sup>۲</sup>

**شورش طلاب**  
کاساکوفسکی ضمن خاطرات خود در آذرماه ۱۳۷۵ علیه امام-جمعه می نویسد: «موقوفات؛ املاک و بستعلاتی است که صاحبان آنها به نفع صغار، ایتم و فقرا دست خود و ورثه را از آن کوتاه کرده و اداره آنها را به متولی واگذار می کنند. معمولاً پس از مرگ وصی یا قیم اداره موقوفات به مجتهد که اعلم و اقی باشد محول می شود، و او مکلف است که عواید موقوفات را به مصارفی که واقف در وصیت نامه نوشته، برساند. موقوفات تهران قبلاً در اختیار ملاعلی کنی و پس از مرگ او به دستور ناصرالدین شاه به داساد او اسام جمع و واگذار شد، و او مانند سلف خود عواید این موقوفات را که در حدود ۲۴ هزار تومان بود، به مصارف شخصی می رساند و طلاب همواره شکایت داشته اند. پس از مرگ ناصرالدین شاه از برکت آزادی نسبی، طلاب مدارس علم مخالفت برافراشتند و از شتمگری امام جمعه شکایتها کردند.»<sup>۳</sup> این بود سیر موقوفات در ایران. اینک نظری به وقفنامه های تاریخی می افکنیم:

**وقفنامه های تاریخی**  
بعد از حمله مغول، در دوره ایلخانان پس از آنکه غازان خان مسلمان شد به ایجاد موقوفات همت گماشت و رشیدالدین فضل الله در تاریخ هبادک غازی شرح آن موقوفات را آورده است این پادشاه نیک نهاد برای گنبد عالی مسجد جامع، مدارس، دارالسیاده، رصد، دارالشفاء، بیت الکتب، سلابس بیماران، بیت القانون، بیت المتولی، حوضخانه، گرمابه سیبل و جز اینها موقوفاتی در نظر گرفت «... چون همت همایون چنان اقتضا کرد که از این خیرات و ابواب البر بیشتر اصناف خلق بهره مند باشند بموجب مشروح معین فرمود و در مالک از آنچه شرعاً حق مطلق و ملک طلق او بود بر آن وقف کرده بود وجهی که هیچ طاعن را بر آن اعتراضی نتواند بود و تمامت مقتیان و ثقات و

۱. همان، ص ۶۵.

۲. اندیشه ترقی، بهمن، ص ۱۸۸.

۳. خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمه «استغنی» بی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴، ص ۱۱۸.



علمای معظم و قضاة اسلام بصحت آن قنوی دادند و حکم کردند. و فرمود تا هفت نسخه وقفیه بنویسند و جمله سبجل گردانند تا یکی در دست متولی باشد و یکی بکعبه شریف و یکی در دارالقضاء دارالملک تبریز و یکی در دارالقضاء مدینه السلم بغداد و یکی... و یکی... و یکی... بنهند و بهرمدت قضاة بغداد و تبریز گواهان آنرا تازه گردانیده هر قاضی که متقلد شغل قضا گردد حالی که برسند نشیند پیشتر آنرا سبجل گرداند و فرمود تا در این ابواب البر مذکوره جماعتی که افضل و اکمل عصر باشند ساکن و متوطن گردند و همواره ملازم باشند...<sup>۱</sup>

بطوریکه از تاریخ مبارک غازی برمیآید «برای مدارس، مساجد، خانقاهها و دارالسیادهها و دارالشفاه، فرش و طرح و بهاء شمع و مذاب و عطر و مصالح حلاوه در شبهای جمعه.»<sup>۲</sup> و جز اینها معین نمود و برای گردانندگان این مؤسسات از قبیل خطیب، امام، واعظ، مؤذن، مدرس، معید، فقیه، متعلم، مکبر و عمله و دیگران مواجب و حقوقی تعیین کرد و دستور داد برای بیمارستانها پس از تأمین وسایل لازم، ادویه و اشربه و معاجین و سرام و اکحال و مزورات و جامه خواب و سلاسی تهیه و آماده کنند و مواجب طبیب و کحال و جراح و خازن و خادم و عمله را پردازند و برای تجهیز و ذفن اسوات پیش بینی های لازم را نمود و برای گرمابه های مجانی «مصالح، مبرز و سطل و گل و چراغ و بیل و مجرفه و هیزم و علف و گلخن»<sup>۳</sup> آماده کرد و جهت کارگران حمام حقوق تعیین کرد، جالب توجه است که به موجب وقفنامه غازان خان غیر از پولهای فراوانی که در راه بقاء مؤسسات عام المنفعه خرج میشده مقرر شده بود که در مکاتب معین صد نفر یتیم را سواد و قرآن بیاموزند و تربیت کنند و وجه معیشت سالانه آنان را پردازند و همین که سواد و قرآنی آموختند صد نفر دیگر را تحت تعلیم و تربیت قرار دهند و مقرر شده بود که «پنج نفر معلم و پنج مراقب که ملازم کودکان باشند و پنج عورت که غم خوارگی کنند»<sup>۴</sup> با فرش و طرح مکتب و دیگر ضروریات در اختیار نوآموزان قرار دهند در پایان سی خوانیم که در وقفنامه برای اطفال سرراهی و مرغان هوا، نیز دلسوزی شده است.

تربیت اطفال سرراهی: «اطفال که براه می اندازند ایشان را بگیرند و اجرة دایگان و مایحتاج ایشان بدهند تا آنگاه که بزرگ شوند و بسن تمیز رسند صنعتی یا پیشه بی توانند آموخت.»<sup>۵</sup>

«انواع سرغان که در شش ماه زمستان که سرما و برف باشد گندم و گاورس مناصفه بر بام ریزند تا بخورند و هیچ کس آن سرغان را نگیرد و هر که قصد ایشان کند در لعنت و سخط حق تعالی باشد و متولی و ساکنان بقاع سانع و معترض شوند والا آثم باشند»<sup>۶</sup> (یعنی گناهکارند).

«جهت بیوه زنان درویش که هر سال از برای ایشان پنبه بدهند تا مایه سازند از پانصد نفر بیوه زن که یکی را چهار سن پنبه مخلوج بدهند»<sup>۷</sup>.

«سبوی و کوزه که غلامان و کنیزکان و کودکان بشکنند متولی، امینی را در شهر

۱. تاریخ مبارک غازی، ص ۴۹ به بعد.

۲. مأخوذ از همان کتاب، ص ۴۸ به بعد.

۳ و ۴ و ۵ و ۶ تاریخ مبارک غازی، از ص ۴۸ به بعد.

تبریز نصب گرداند تا هرگاه که آن جماعت آب کشند و سبوی ایشان بشکند و از خداوندگان بپرسند تحقیق کرده ایشان را آن امین عوض دهد.<sup>۱</sup>

«راهها را ز سنگ پاک کردن پول (یعنی پل) بروجویها بستن از شهر تبریز تا بمقدار هشت فرسنگ از حوالی و جوانب آن بروجهی که در دفتر مفصل است»<sup>۲</sup> در کتاب حبیب السیر نیز به شروط این وقفنامه تاریخی اشاره شده است، تقریباً تمام مواد این وقفنامه جنبه عمومی دارد و برای کمک به طبقات مجروم و تأمین منافع مردم بینوا تنظیم شده است: «... دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر معین فرموده که در مکتب نشسته، پیوسته، صد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند، و وجه معیشت معلم و ستعلمان را از اوقاف و اصل فرمایند و مقر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کرد چه مبلغ به معلم هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهت مکتبخانه هرسال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعیفه را جهت غمخواری صبیان موابج دهند، دیگر آنکه هرسال دوهزار توپ پوستین از پوست گوسفند خریده بمستحقان برسانند، دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع و سرهای راه سی اندازند بپردازند و دایه به اجرت گیرند که تعهد حال ایشان نمایند، دیگر آنکه در سالی شش ماه که هوا سرد باشد، چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور پرچینند، و هیچ کس آن سرغان را نگیرد... دیگر آنکه هرسال پانصد بیوه زن عاجز دوهزار من پنبه مخلوج دهند، چنانچه حصه هریک چهارمن باشد، دیگر آنکه بتولی امینی در تبریز نصب کنند تا هرگاه غلامی یا کنیزی طرفی را که جهت آب کشیدن برداشته باشد، بشکند و از مالک خود بترسد، آن را عوض خریده بوی دهد، دیگر آن که از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع از سنگ پاک کنند و برانهاد کوچک پل بندگان تا فقیران سهولت عبور توانند کرد...»<sup>۳</sup>

وقفنامه خواجه: یکی از وقفنامه‌های بسیار مهم و تاریخی ایران، وقفنامه خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی است. با این که بسیاری از اوراق گرانقدر این وقفنامه از بین رفته، از آنچه اکنون

### نمونه‌ای چند از وقفنامه‌ها

باقی است می‌توان به ارزش و وسعت این وقفنامه پی برد.

محتویات وقفنامه بطور کلی عبارتست از تسجیلات متعدد از علما و فقها و قضات

و ارباب دیوان از سال ۷۰۹ ه. ق. به بعد.

اهم همه، گواهمانه‌ای است که خلاصه آن نقل می‌شود:

«مضمون این وقفیه که مبنی است از خیرات و مبرات مخدوم جهانبان، پشت و پناه اهل ایمان رشیدالدین (فضل‌الله همدانی)... اکثر آن مشرف است به خط مبارک وی و ذکر اوقاف آن، درمیانه وقفیه مکتوب است به خط این ضعیف به اذن و اجازت وی... جمله به اعتراف صریح و بیان فصیح و کلمات منیف و تقریرات شریف که به حضور این ضعیف از خدمت آن مخدوم اعظم که بانی و واقف این اصول و فروع است که در وقفیه مبارک مفصل و

۲۰۱. همان کتاب، ص ۴۸، به بعد.

۲. حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۰۸.



مشروح است، صادر شد... و این ضعیف بعد از تقدم و ظایف شرع... به صحت اعتراف واقف مذکور... به صحت مضمون این وقفیه حکم کرده آید و همچنان به صحت مضمون جزو آخری که به خط اشرف خود نبشته و به آخر وقفیه الحاق فرمود... اعترافات فاسده و شبه غیر وارده که عادت طاعنان و معاندان باشد، از آن جمله دور کرده اند؛ به سوانح شرحی و جمعی از اسنا و عدول و ائمه فحول به آن گواه گرفته شد، والله الموفق، کتبه العبد الضعیف عبدالله بن- عمر بن محمد التبریزی الحسینی الحاکم به سمدینه تبریز به تاریخ هذه الوقیه المبارکه غره ربيع الاول سنه تسع و سبعمائده.»

متن قسمت اساسی وقفنامه که حدود و شرایط و وظایف است، به خط رشیدالدین است و در آغاز، صفحه ای تذهیب شده دارد حاوی نام وقفنامه با سه شمسه. در میان این سه شمسه خط رشیدالدین، این عبارات کتابت شده است: «شرط مؤکد با فرزندان خویش نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب می کنم و در مقابل حقوق پدری که در دست ایشان عقلاً و شرعاً و عرفاً لازم است، در عهده ایشان کرد، سوگند غلاظ و شداد ایشان را سی دهم. خصوصاً با آنک بر حسب شرط واقف در هر عهدهی نوبت تولیت و اشرف و نظر بدیشان رسد و مباشر این اشغال خیر گردند، در آنچه این وقفیه را به هر ماهی یک نوبت مطالعه کنند تا بر احوال شروط آن کماینبغی واقف شوند و در کیفیت تصرفات واقف گردند. و نیز نصیحتی که ایشان را کرده ام ملکه گردد، تا در محافظت شروط آن به اقصی الغایه بکوشند و نصایح را به دل و جان قبول کنند... تا ایشان را نیک فاسی دنیوی و ثواب اخروی مدخر گردد انشاء الله تعالی.

پس از متن وقفنامه و ذکر خصوصیات ربع رشیدی و ملحقات آن:  
باب اول، در تفصیل موقوف علیه، از رقبات و اولاد و غیرهم و شروطی که بدان تعیین است،

فصل اول: در تفصیل رقبات الخیر ربع رشیدی.

قسم اول: در اصول موقوف علیه (روضه، خانقاه، دارالضیافه، دارالشفاء)

قسم دوم: در توابع و سرافق سرای متولی، سرای مشرف، سرای ناظر، حجره ها، حمام، حوضخانه، دوسراچه، انبارها، سقایه ها، دهلیز، سراپستان، خزانه.

فصل دوم: در بیان اولادی که موقوف علیه اند: علی، جلال و غیره.

باب دوم: در ذکر موقوفات و تفصیل و تعیین آن و آن مشتمل بر دو فصل است:  
فصل اول: آنچه در تاریخ سابق وقف کرده ام... آن برین وجه است، املاک بلده یزد و نواحی آن، املاک بلده همدان و سراه، املاک بلده تبریز و نواحی آن، صینت عن الافات. در فصول دیگر این وقفنامه بزرگ، از شروط عامه، تعیین متولی و مشرف و ناظر، شرایط مباشران این اعمال در وظایف عمال، از عمارات و تحصیل ارتفاعات و عقود اجارات، در میان مرسوم این عمال از متولی و مشرف و ناظر به حق التولیه و اشرف و نظر و بیان حصه ایشان و حصه سایر اولاد، در بیان احوال مدرسان و معیدان و فقها و متعلمان علم تفسیر، در تفصیل و ترتیب امور دارالحفاظ... و کتب الحدیث در جوار مسجد شتوی روضه...

۱. «مرفی نسخه اصلی وقفنامه رشیدالدین فضل الله» به قلم ایرج افشار، مجله پرسمیهای تاریخی، سال ۵،

ش ۱، ص ۲۵۱ به بعد.

در تفصیل مصالح بیت‌التعلیم و اهل آن از معلم و متعلمان...

در تفصیل و ترتیب و تدبیر امور دارالحفاظ...

در تفصیل امور خانقاه و مصالح آن.

در تفصیل امور دارالضیافه و توابع آن از مطبخ و بیت‌الحوایج...

در باب کیفیت آتش دادن به درویشان و مساکین از دیگی که معروف است به دیگ

مسکینان...

در تفصیل امور دارالشفاء و شرابخانه و مخزن ادویه، در شرایط امور بیت‌الکتب

که سرای متولی است.

در باب غلامان ترک و سایر اصناف که وقت ربیع رشیدی‌اند.

در بیان شروط نان دادن مجاوران و مسافران و عمله بر ربیع رشیدی و غیرهم.

در بیان انواع روشناییها که در ابواب‌البر ربیع رشیدی معین کرده‌ام.

در بیان مساکین مجاور آن... جماعتی که ایشان کدخدا باشند: متولی، مشرف، ناظر،

مفسر، محدث، فراش، کلیددار، طبیب، شرابدار، خادم، مطبخی، خازن، بواب، کج‌ال، مرتب

سقایان، مشعل‌داران... و غیره سخن رفته است.<sup>۱</sup>

پطروشنسکی در جلد دوم کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مفلو، شرح

جالبی در پیرامون ارضی وقفی و نحوه بهره‌برداری از آنها نوشته است که عیناً نقل می‌کنیم:<sup>۲</sup>

ماهیت وقف روشن است و شکی بر نمی‌انگیزد. اراضی موقوفه قسم خاصی از مالکیت

ارضی فتووالی بوده که در نخستین قرنهای بعد از اسلام سکون گشته و شرح و مبانی حقوقی

آن را ابوحنیفه و الشافعی و دیگر ارکان فقه اسلامی و تلامیذ ایشان بیان کرده‌اند. اسوال

منقول و غیرمنقول (و از آن جمله اراضی مزروع و آسیاها و نه‌رها و دیگر مؤسسات آبیاری و—

در شهرها—کارگاههای صنعتکاران و دکاکین) که به سود تأسیسات مذهبی—از قبیل مساجد

و مدارس و خانقاهها و همچنین سراقده اولیاء و سلاطین<sup>۳</sup>— و بناگاههای خیریه<sup>۴</sup>، مانند

بیمارستانها<sup>۵</sup> و زاویه‌ها<sup>۶</sup> و پناهگاههای سالخوردهگان و بیوه‌زنان و یتیمان<sup>۷</sup> و غیره، اختصاص

۱. همان منبع، ص ۲۵۲.

۲. پطروشنسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مفلو، ترجمه کریم کشاورز، بنکاه ترجمه

و اشرف کتاب، ۲۳، ص ۳۵-۲۶

۳. موقوفات سراقده ابواب‌البر می‌نامیدند. رجوع شود به جامع‌التواریخ وری ۶۰۸. ووصاف، ص ۳۸۲ و بعد:

ازعت‌القبوب، ص ۸۱-۸۰.

۴. اینگونه موقوفات ابواب‌الخیر خوانده می‌شده.

۵. درباره اینگونه موقوفات رجوع شود به: حکایات (رشیدی، ص ۲۳۷-۲۲۵، ۲۵۶-۲۵۲.

۶. شرح این زاویه‌ها در خوزستان در کتاب رحله ابن بطوطه (مجله ۲، ص ۲۲-۲۲) آمده: هر زاویه شیخ و بزرگتر

و امام و مؤذن دارد که معارجشان از محل عواید وقف پس‌داخته می‌شود و کنیزان و غلامان مشتاق

بوقف در آنجا بوده‌اند که خدمت مسافران می‌کردند و برای ایشان خوراکی تهیه می‌نمودند. مسافرس

میتوانست حداقل سه روز در زاویه بسر برد و منزل و غذا دریافت دارد. غذا عبارت بود از نان و گوشت

و حلوا.

۷. اینگونه موقوفات را غازان‌خان برای شنب‌غازان—زردک تبریز—معین کرده جامع‌التواریخ، وری ۱۶۰.

به بعد. بنا بکفته ابن بطوطه (مجله ۲، ص ۱۶۹) در ابواب‌البر شنب‌غازان برای مسافران و مساکین غذایی

مرکب از نان و گوشت یا برنج و روغن تهیه می‌شده و حلوا میداده‌اند.



داده شده بوده، وقف نامیده می‌شده. ولی فقط بخشی از درآمد مستقیماً صرف نگهداری مؤسسات مذهبی و خیریه می‌گردیده. و بخشی مهم و شاید قسمت اعظم عواید موقوفات نصیب متولیان وقف و قاضیان و روحانیان مسلمان می‌شده.<sup>۱</sup> و چون علی‌الرسم، مشاغل روحانی قاضیان و غیره قبل و بعد از غلبه مغول ارثی بوده، املاک موقوفه در تصرف روحانیان باقی می‌مانده و غالباً به کمک موروثی ایشان مبدل می‌گشته.<sup>۲</sup> گذشته از این سوار «وقف اهلی» که مخصوص نگهداری و معاش خانواده‌های سادات و اخلاف شیوخ صوفیه ذوی‌الاحترام و دیگر خاندانها بوده— نیز نادر نبوده است. در «وقف اهلی» منصب متولی، یعنی صاحب و آسر واقعی امور موقوفه علی‌الرسم، موروثی بوده و به‌صدر خاندان موقوف علیه تعلق داشته.<sup>۳</sup>

طبق فقه اسلامی، هر کسی می‌تواند هر چیز و به‌ویژه عمار (اسوال غیرمنقول) را به‌موجب وصیت‌نامه وقف کند: از قبیل اراضی، باغها، آسیاها، نهرها و چشمه‌ها و دکاکین و کارگاههای صنعتی و بازارها و غیره. آنچه وقف شده «ملک» الله شمرده می‌شود، ولی از درآمد آن مؤسسات مذهبی و یا خیریه و یا اشخاص و یا خانواده‌هایی که وقف به‌نفع ایشان صورت گرفته استفاده نمی‌کنند. مال وقف قابل فروش و رهن‌گذاری و اهداء و انتقال به‌غیر (افراد) نیست و از این رهگذر تقریباً با اموال کلیسا در کشورهای مسیحی— و بخصوص در اروپای قرون وسطی که رسم «غیر قابلیت انتقال» (Main morte) اسوال مذکور معمول بوده— مشابهت کامل دارد. با این حال تفاوت وقف اسلامی با اموال کلیسا در این است که، واقف می‌تواند استفاده از مال موقوفه را مشروط به شرطی گرداند. و در بسیاری از موارد حق تعیین متولی و دیگر مشاغل مربوط به موقوفات را برای خویشان حفظ کند.<sup>۴</sup> وقف اسلامی را، به‌سبب وجود این دو علامت مشخصه— یعنی غیر قابلیت انتقال و شرایطی که واقف تعیین می‌کند— (و چون صحبت بر سر اسوال غیرمنقول می‌باشد) باید یک شکل مشروط مالکیت فئودالی زمین شمرد. موقوفات از معافیت مالیاتی برخوردار بوده، چیزی به‌دیوان نمی‌پرداختند.<sup>۵</sup> و حق وصول همه حقوق دیوانی به متولیان موقوفه منتقل می‌شده.

گرچه در مالک اسلامی مؤسسه متمرکزی، مانند کلیسای مسیحی، تکوین نگشته

۱. دربارهٔ مثالها به بعد رجوع شود.
۲. به‌دستخط خواجه‌زاده نیکش— منقول در کتاب التوسل محمد بن‌دادی— دربارهٔ وقف مدینه‌ها و مساجد و تولیت قاضی‌الکلیسای دیس از وی فرزند او محمد خلف‌الملکی (۷۳-۴۶) رجوع شود.
۳. دربارهٔ وقف— اولاد شیخ آملی فرخ زنجانی، شیخ معروف صوفیه (در فاصله قرن یازدهم و دوازدهم میلادی می‌زیسته) در ولایت زبجان رجوع شود به دستورالکتاب ردق ۲۹۹د. در سند منقول حق وراثت شیخ‌خانقاه تأیید شده که «ارباب و کدخدایان و رعایا و مزادغان متوجهات خود بوجهی که در سال از دیوان مقدر شده و حکم داده‌ام بوجه مصالح متبرک و اخراجات صادر و وارد مستغرق شناسند و بپردن آن بهیچ آفریده یکدنگ زد و یکمن پادشهند.»
۴. در اینجا بوضوح گفته شده که معافیت مالیاتی امتیازی است که به متولی موقوفه داده شده نه متصرف آن. رشیدالدین در موقوفات خویش از این حق استفاده نکرده. رجوع شود به حکایات (شیددی) ۲۵۶-۲۵۲.
۵. مثلاً رجوع شود به دستورالکتاب ردق ۲۲۰b-۲۲۰a) مکتوب خطاب به شیخ بزرگوار قلب‌الزمان جمال‌الدین همدانی دربارهٔ وقف وی در ولایات همدان. در مکتوب مزبور نوشته شده که از آن تاریخ املاک و مستغلات شیخ را که محتاج آبیاری است (مستغلات بطور اعم هر ملکی را که مداخل دهد بزرگویند) از مال و متوجهات و حقوق دیوانی و اخراجات و زراعت و عوارض و تکالیف و مخصصات و باغ شمانه و خانه‌شماره و دیگر مؤنات معاف دارد. دربارهٔ اصطلاح «مستقل» رجوع شود به: ب. ن. زاخود، «ترجمه سیاست اسامه» ۳۱۹-۳۱۸— تملین ۷۴ دربارهٔ اصطلاحات مالیاتی مذکور به فصل ۸ رجوع شود.

بوده و باین که اموال موقوفه در تصرف مؤسسات مذهبی و اشخاص متفرقه بوده - مع هذا دیوان موقوفات براسوال وقفی نظارت داشته است. چنین دیوانی در زمان سامانیان<sup>۱</sup> و در دولت هلاکویان نیز وجود داشته است.<sup>۲</sup> شخصی روحانی که صدراصدور نامیده می شده، در رأس دیوان موقوفات قرار داشته. وظیفه اصلی این دیوان تحقیق و تعیین اصالت وقفنامه ها و اسناد و حل و فصل دعاوی و شکایات مربوط به تصرف و اداره اموال وقفی بوده است. درآمد متولیان موقوفات تنها از بهره برداری اراضی و بهره کشی از روستاییان ساکن آن به دست نمی آمده، بلکه از قنوات و نهرها و بازارها و دکاکین و گرمابه ها و آسیاها و دیگر منابع عایدی که به اجاره داده می شده نیز بهره می گرفته اند.

نقش تاریخی موقوفات عبارت از این بوده که منبع اصلی درآمد روحانیان و یادقیق تر بگوییم خدمه دین و شیوخ درویشان<sup>۳</sup> را تشکیل می داده، اینان گروه ویژه ای از طبقه فئودال بودند که با بازرگانی کاروانی و بازار- که مرکز تولیدات صنعتگران شمرده می شده- رابطه بسیار نزدیک داشته اند.

گروه بزرگی از روحانیان از محل عایدات موقوفات بزرگ، که بر اثر بهره کشی از روستاییان و صنعتگران به دست می آمده، متمتع می گشت و این افراد از متولی وقف «موجب» و «مستمری» که بخشی از آن نقدی ولی قسمت اعظم آن جنسی بوده دریافت می داشتند. برسبیل نمونه، سستخرجی از مفصل سخارج موقوفه ای که غازان خان برای خانقاه بغداد تعیین نموده بوده<sup>۴</sup> و متولی و مقسم همه عواید آن وزیر رشیدالدین (سورخ معروف) بوده، نقل می کنیم که به تصویب وزیر مزبور رسیده بوده (فی کل یوم):<sup>۵</sup>

## مریدان

## شیخ

لأن	گوشت (روزانه)	نان	گوشت
۸ سن	۸ سن (سن بغداد - ۲۹۵ گرم)	۳ سن	۳ سن (برای همه مریدان)
بهاء حویج نقداً		بهاء حویج	صابون
واجب شهر	واجب شهر		واجب شهر
ص (۵ دینار؟)	۳ (دینار؟)	(محملاً ماهیانه)	۳ (دینار؟) ۳ سن
صابون (محملاً درماه) جامه (سالیانه)	جامه		
واجب شهر	زمستان	۳ ثوباً (سالیانه)	

۱. رجوع شود به: و. و. یادتولد «ترکستان» بخش ۱۲، ص ۲۳۸، ۲۴۱.

۲. در پربلیغ غازانی بمناسبت تأسیس ابواب الر از دیوان وقف یاد شده است (جامع التواریخ، ورق ۶۰۷).

۳. در قرن سیزدهم و چهاردهم م. علماء و شیوخ و درویشان مانند ادوار بعد دوگروه مشخص را تشکیل نمی داده اند.

۴. در امامه رشیدالدین به پسرش امیرعلی حاکم بغداد این موقوفه به نام «خانقاه پادشاه سعید غازان حار» است.

(مکاتبات رشیدی، ص ۳۶. در پربلیغ غازان خان راجع به وقت بنیاد سخن رفته، جامع التواریخ، ورق ۶۰۷).

۵. بنظر میرسد که در نقل و ترجمه بعضی از مطالب این مفضل اشتباهاتی جزئی که به صحت استنتاج از

خسده ای وارد نمی آورد، دوی داده. گذشته از این، چنانکه مرحوم استاد محمد شفیع ناشر و مفسر

مکاتبات رشیدی در حاشیه ص ۳۷ آن کتاب تذکر داده اقدام موثوق نیست. وی چنین می گوید:

«نائب اصل اعداد و مقادیر را بطریق رقم سیاق نوشته که تا بیک حد منباین است از طریقی مروج

هند - قرائت اینها را بطن خود کرده ام و در باب صحت آن ونوقی ندادم.»

چون خواستیم حتی المقدور از احتمال اشتباه بکاهیم، اقدام و مطالب را از روی اصل چاپ لاجور نقل

کرده ام.



۸ من دست  
تابستان  
دست

## حفاظ (حافظان قرآن)

جامه (سالیانه)	صابون	بهاء حویج	نان (روزانه برای همه) گوشت
۵۰ [۱] ثواب مؤذن	واجب شهر	صر (۵ دینار؟)	۵۰ من بواب (دربان)
نفران (دونفر)	نان	گوشت (روزانه)	نان
گوشت	۸ من	منأ	منان
۸ من صابون	آش	نقدأ	صابون
واجب شهر	۳ قطعہ نقد	واجب یومی « (دینار)	منأ
۸ من	واجب یوم « (دینارین؟)		

## مناول

## خازن کتب

نفر	نان	نفر	نان
آش	نا (منأ؟)	آش (روزانه)	منأ
قطعہ	صابون	قطعات (کذا)	صابون
نقدأ	واجب شهر	نقدأ	واجب شهر
واجب یوم « (دینار)	منأ	واجب یوم « (دینارین؟)	منأ (محتملاً در ماه)
فراش		طباخ	
۱ نفر	نان	نفران (۲ نفر)	نان
آش	۸ من	آش (برای دو نفر)	۸ من
اربع (؟) قطعہ	صابون	۴ قطعات	صابون
نقدأ	۸ من	نقدأ	واجب شهر
۴ (دینار؟)		« (دینار)	۸ من

بنابراین تنها شیخ خانقاه در سال قمری ۳۵۴ روزه/۱۰۶۲۰ دینار نقد و ۲۸۳۲ من (۸۳۵۴٫۴ کیلو) نان و همان مقدار گوشت و صابون دریافت می‌داشت. و محتملاً صابون را می‌فروخته. مقدار صابون زیاد بوده و حدس زده می‌شود که در «کارخانات» دولتی یا وقفی تولید می‌شده. دراعیاد برای اطعام مساکین اجناس زیر مصرف می‌شده:

اخراجات  
لیالی متبرکه

عیدین	حلاوه	عیدین
عسل	روغن	رعایب
۱۰ من	۱۰ من	بدستور عیدین
گوشت	گندم	قدر
	آش	ایضا
۲۰ من	۱۰ من	
نان	روغن	
۳۰	۵۰ من	
شمع	روغن قنادیل	
۵ عدد	۴ من <sup>۱</sup>	

و روزهای جمعه شمع ده عدد و در سراسر سال معادل سیصد دینار هیزم مصرف می گردیده.<sup>۲</sup>

از مطالب فوق چنین نتیجه می گیریم که برای اطعام فقرا و مساکین فقط بخش کوچکی از درآمد آن موقوفه بزرگ به مصرف می رسیده و سهم الاسد آن — به احتمال توی — لایبب متولی می گشته.

شکی نیست که درعهد نخستین ایلخانان بت پرست، مقدار بسیاری از اسوال وقف را فاتحان تصاحب کردند.<sup>۳</sup> در دوران ایلخانان مسلمان، از غازان خان به بعد، بسیاری از اراضی جزو اسلاك موقوفه گشت. ولی اسوال وقفی زیادی نیز کماکان در تصرف مغولان — یعنی «غاصبان و متجاوزان» که از بزرگان چادرنشین مغول و ترك بودند — باقی ماند. مثلاً حمدالله مستوفی قزوینی می گوید که سراسر ولایت پشکل دره — ششتمل بر ۴ دهکده — وقف مسجد جامع قزوین بوده است ولی مغولان آن موقوفه را غصب و تصرف کردند.<sup>۴</sup> دیگر وی می گوید که:

«و دیگر جامعها و خوانات و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که ارباب تمول ساخته اند بسیارست، همالما از پانصد بقعه درگذرد و برآن موقوفات بی شمار اما از آن کم به غصب استحقاق می رسد و اغلب در دست مستأکله است.»<sup>۵</sup>

تصاحب اسوال وقف یکی از مظاهر مبارزه میان دو گروه از طبقه فئودال بوده؛ یکی گروه بزرگان لشکری که اکثراً از صحرائشینان مغول و ترك بودند و دیگر روحانیان مسلمان. می توان گفت، درایران و کشورهای مجاور (جزو قلمرو دولت هلاکوییان) ملکیت

۱. حکایات (شیدی)، چاپ لاهور، ص ۳۹-۳۷.

۲. همانجا، ص ۳۰-۳۹.

۳. در این باره رجوع شود به: ۱۰۱. ملیزاده، درباره انجو CCNA شماره ۱، ص ۱۰۱-۱۰.

۴. ازهدت القلوب، ص ۶۷.

۵. همانجا، ص ۱۱۵.



موقوفات و اراضی وقفی دارای ویژگی زیر بوده است. گرچه طبق فقه اسلامی وقف اموال فقط به سود مؤسسات مسلمانان جایز شمرده می‌شده و وقف املاک به نفع کلیسه یهودیان و یا کلیسای مسیحیان مجاز شمرده نمی‌شده، مع هذا در آن عهد حق وقف و امتیازات ناشیه از آن شامل کلیساها و صومعه‌های عیسویان نیز می‌گردیده. در کتاب تذکره حیات مجهول المؤلف مار- یا بالاحادی سوم جاثلیق بزرگ کلیسای نستوری که اصلاً از قوم اوینغور بوده (۱۳۱۶-۱۲۸۱ م. = ۷۱۶-۶۸۰ هـ) نمونه شایان توجهی ذکر شده است، بدین مضمون:

«جاثلیق، دهکده‌ای را که در مشرق مراغه قرار داشته-سوموم به «ده بی»- و به ۱۱۰۰۰ دینار ابتیاع کرده بود به این صومعه مقدس اهداء کرد. و وقف کرد- یعنی به صورت ابواب الخیر آن مکان مقدس در آورد و املاک دیگری نیز از قبیل باغات و تاکستانها و بستانها و اراضی مزروع دیگر و غیره بدان اختصاص داد تا درآمد آن- یعنی محصولات آن اراضی- برای اسرار زندگی و اطعام راهبان و تهیه روغن چراغها و شمع و نگهداری و تعمیر و ترمیم آن بنای مقدس صرف شود. وی آن صومعه مقدس را «سکا - دعومره» (شاه صومعه) نامید»<sup>۲</sup>.

رابان راهب ساثوم نیز اسوال غیرمنقولی را وقف کلیسای «سن ژرژ» مراغه که خود احداث کرده بود، نمود.<sup>۳</sup>

بعدها در زمان صفویه حق وقف و امتیازات متفرع از آن بطور رسمی به اراضی ملکی صومعه‌های مسیحیان و به ویژه زمینهای متعلق به صومعه ارمنیان در اچمیادزین بسط یافت و ولی این رویه ظاهراً فقط در ایران و قفقاز معمول بوده و حال آن که در ترکیه عثمانی صومعه‌های مسیحیان ناگزیر، برای این که امتیازات و حقوق وقف شامل متصرفات ارضی آنها نیز گردد، بطور ساختگی اراضی مزبور را به مؤسسات مذهبی مسلمانان هبه می‌کردند و در هبه‌نامه یا وصیت‌نامه قید می‌کردند که حتی اجاره و اداره اراضی مزبور را واقف برای خود حفظ می‌کند.<sup>۴</sup> خوانین مغول حتی قبل از آن که اسلام آورند، روحانیان را اعم از مسلمان و مسیحی (به مغولی «آرکانون») از هرگونه مالیات و خراجی معاف کرده بودند.<sup>۵</sup>

املاک وقف در عهد ایلخانان مسلمان توسعه یافت و مسلماً بخشی مهمی از اراضی را تشکیل میداده.<sup>۶</sup>

نخجوانی در کتاب دستور الکاتب ضمن بحث در پیرامون «اجرای وقف» می‌نویسد: «... بدتی است که استماع رفته که امور اوقاف آن ممالک به کلی ناستقیم گشته است و شروط واقفان بالمره انتها یافته، و غرضی که ارباب خیرات را از تعیین اوقاف بوده فوت شده، و مرتزقه

۱. صومعه مراغه که به بهترین وجهی در سال ۱۳۰۱ م. تجدید بنا شد (پس از کشتار و غارت) سال ۱۲۹۵ م.
۲. هار - یا بالاحا ۱۳۸- این امر در پایان سال ۱۳۱ م. وقوع یافت. «ملکا دعومره» کلمه است سرایان بمسی «شاه صومعه» ۴۲۰۰۰ (دوزد) خرج ساختمان صومعه شده که برابر است با ۷۰۰۰۰ دینار ایلخانی.
۳. همانجا ص ۱۲۱.
۴. در این باره رجوع شود به مقالات اچرکی ای. پ. - پطروشفسکی، ص ۲۴۴-۲۴۷، ۲۴۴ و ضمیمه شماره ۱۰ آن.
۵. در این باره رجوع شود به آ. د. اودیف، در باره اقتصاد ترکیه، ص ۵۶.
۶. نصیرالدین طوسی ص ۷۶۳.
۷. کشاورزی و مناسبات ارضی در عهد مغول، ترجمه کشاورز، ج ۱۲، ص ۲۶ تا ۳۵.